خود کم بینِ بَر مَنِش! *

میرجلال الدّین کزّازی
استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک

چکیده:

خودستایی در هر سامانه‌ی منش و اخلاقی، خویی نکوهیده است و تنها در قلمرو هنر و هنروری پسندیده و روا شمرده می‌شود. بسیاری از شاعران بلند آوازه‌ی زبان فارسی از جمله خاقانی، انوری و غضایری رازی نازشنامه‌هایی دارند که نه تنها از ارجمندی آنان نکاسته، بلکه بر آوازه‌ی شاعری آنان نیز افزوده است. چامه سرایان پارسی‌گوی، به ویژه در سده‌ی ششم، دشت سخن را ناوردگاه خویشتن می‌بینند و هماوردجویانه خود را بر چکاد ادب می‌نشانند. نکوهشنامه، رویه‌ی دیگر این شیوه‌ی سخن است که شاعر با خوار انگاشتن خود در برابر پدیده‌های ورجاوند، به خویشتن، ارجمندی می‌بخشد. خویشتن باوری و خود شیفتگی سرمایه‌ی نمودِ هنریِ شاعر است.

کلید واژه‌ها:

خودستایی، نارسیسم، خودکم‌بینی، خاقانی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۶/۲۲ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۹/۹/۷

Archive of SID
www.SID.ir

مقدّمه:

خودستایی‌ها و آوازه‌گری‌هایی که در اشعار خاقانی هست، نه فقط شاعران روزگار او چون جمال‌الدّین اصفهانی، رشید وطواط، اثیرالدّین اخسیکتی را به خشم و ستوه آورد، بلکه در زمان ما نیزکه دیگر وجود شاعر همه خاک شده است و آن غبار مهر و کین هم که تاخت و تاز وی در تنگنای محیط شروان بر انگیخته بود، فرو نشسته است، باز نمی‌توان این مایه خودستایی را از وی *پذیرفت*. در حقیقت، خاقانی نه تنها از بیشتر شاعران روزگار خویش به تحقیر یاد می‌کند و آنها را عطسه‌ی خویش، ریزه‌خوارخوان خویش، و دزد بیان خویش می‌خواند، بلکه مردم زمانه‌ی خود را مکرر می‌نکوهد و به قدر ناشناسی و تنگ چشمی و بد سگالی متهم می‌دارد. از این جهات، وی تا حدّی یادآور متنبّی شاعر نامور عرب است و مانند او نوعی سرخوردگی زهرآلود و خودپسندی سیری‌ناپذیر در سراسر سخنانش پیداست. آیا چیزی از آنچه امروز «عقده‌ی حقارت» می‌گویند، در وجود خاقانی بوده است؟ (زرین‌کوب، ۱۳۹:۱۳۸۴)

آیا به راستی خاقانی خودکم‌بین بوده است و در این نکته با استاد روانشاد، زرّین کوب، همداستان و همراه می‌توان بود؟ این نکته‌ای است که در آن بی چند و چون نمی‌توان داوری کرد و نظر داد، از دو روی و با دو گونه برهان بر پایه‌ی ادب‌شناسی و روانشناسی، می‌توان این گونه قضاوت کرد:

۱- برهان ادب‌شناختی: اگر خاقانی در چامه‌ها و سروده‌های خویش، خود را پر شور و زباناور می‌ستاید، به پیروی از هنجار و آیینی است درسخن پارسی که از دیر زمان تا امروز روایی داشته است و سخنوران آن را در سروده‌هایشان می‌ورزیده اند و به کار می‌گرفته اند و هنوز نیز به کار می‌گیرند. خودستایی، در هر سامانه‌ی (= سیستم) منشی و اخلاقی، خویی نکوهیده است و تنها در قلمرو ادب و هنر است که پسندیده و رواست. از آنجاست که در ستایش خویشتن برگزاف سخن گفتن و در پیوستن سروده‌ای خودستایانه که می‌توان آن را نازشنامه نامید، یکی از گونه های ادب شمرده می‌تواند شد. کما بیش همه‌ی سخنوران، در بیت یا بیت‌هایی از سروده‌های خود، خویشتن را ستوده اند و حتی پاره‌ای از آنان نیز چامه‌ای در ستایش از خویش سروده‌اند. نمونه‌ای از این بیت‌های ستایش را در آغاز چامه‌ی پر آوازه‌ی غضایری رازی می‌توانیم یافت که به چامه‌ی بس نام برآورده است:

اگر کمال به جاه اندر است و جاه به مال　　مرا ببین که ببینی کمال را به کمال
من آن کسم که به من تا به حشر فخرکند　　هر آنکه برسر یک بیت من نویسد قال

نمونه‌ای از چامه‌های نازش چامه‌ی روزگار انوری است که با ستایش برگزاف وی از خویشتن آغاز می‌گیرد و به ستایش از ستوده (= ممدوح) می رسد، بیت های آغازین چامه چنین است:

ای در هنر مقدّم اعیان روزگار!　　در نظم و نثر، اخطل و حسّان روزگار!
آسان بر نفاذ تو دشوار اختران　　پیدا بر ضمیر تو پنهان روزگار

Archive of SID

www.SID.ir

حلـم تـــو را کمـانه همی کرد آسمـــان / بگسست هر دو پلّـه‌ی میـزان روزگار
اخـــلاق تـو سـواد همی کـــرد لطف تـــو / پـر شد بیاض دفتر و دیوان روزگار
با عقل ترس ترسان گفتم که: در ثنا / آن را که هست زبـده‌ی اعیان روزگار
لقمان روزگارش خوانم؟ چـه گفت؟ گفت: / جـز انـوری کـه زیبـد لقمان روزگار؟
گفتم که: چیست نام عدویش؟ یکی بگوی / گفتـــا: اگر ندانی، « کم دان روزگار»
چشـم زمانـه کس به هنـر مثل تو نـدیـد / ای گشته در فصاحت سحبان روزگار!
بـــر فـــرق شـاه معنی به کرّت نثـــار کرد / هـر صامتی که بود در انبان روزگار...

(انوری، ۱۷۴/۲:۱۳۴۷)

سخنوران سده‌ی ششم هجری که در آن چامه سرایی به فرازنای پروردگی و گستردگی می‌رسد و چامه‌سرایان شگرف‌اندیشه و شگفتی‌کار، داد زباناوری و معنی آفرینی می‌دهند، خویشتن ستایی و سرودن نازشنامه، مانند دیگر هنجارها و سویمندی‌های چامه‌سرایی، روایی و گسترشی افزون‌تر می‌یابد. در این سده،چامه به خورشیدی می‌ماندکه به **ابر نواختر** دیگرگون شده است؛ آنگاه که خورشید به **ابر نواختری** می‌رسد، همه‌ی توان و کارمایه‌ی نهفته در خویش را به کار می‌گیرد و در پیکره‌ی پرتو فرا می‌تابد و بیرون می‌دهد. خورشید، در این هنگام، درخشان‌ترین روزگار خود را می‌گذراند و بیشترین و رخشان ترین پرتوها را فرا می‌تابد. از آن پس، با فرسودن آن کارمایه ها و به فرجام آمدنشان، خورشید از تاب و درخشش فرو می‌ماند و در خویشتن فرو می‌ریزد و به کوتوله‌ای سیاه دیگرگون می‌شود. در پهنه‌ی ادب گرانسنگ پارسی، چامه در سده‌ی ششم است که به برترین پایه و مهم‌ترین مایه‌ی خویش می‌رسد. از آن پس، اندک اندک، از فرّ و فروغ می‌افتد و روزگار تُنُک مایگی و تنگ دامنگی آن فراز می‌آید.

سده‌ی ششم، روزگار پر تب و تاب هماوردی‌هاست در پهنه‌ی سخن. در این روزگار، هر سخنور چامه‌سرای به پهلوانی می‌ماند، پهلوانی که آماج و آرمانی جز آن ندارد که در ناوردگاه سخن تهم و توانا، نیو و نیرم، به هر سوی بتازد و هماورد بجوید و بکوشد که با پنجه‌ی پرتوان و پولادینش آن هماورد را، به هر پایه گرد و گنداور باشد، در گرد بغلتاند و از پای درآورد.

از این روی، چامه‌سرایان این سده همه‌ی شیوه‌ها و شگردها، بندها و ترفندها را در زباناوری و معنی آفرینی به کار می‌گیرند و در آفرینش ارزش‌ها و زیبایی‌های شعری، قلمروهای گونه‌گون را می‌کاوند، تا بنیروتر بر هماوردان بتازند و به یکبارگی کارشان را بسازند. یکی از این قلمروها و شیوه‌ها خود ستایی بر گزاف است و برتری جویی بند گسل و کرانشکن.

خاقانی، نیز چونان بزرگ‌ترین چامه‌سرای سده‌ی ششم و برترین نماینده‌ی دبستانی در شعر پارسی که آن را «شعر فنّی» می‌نامند و پایه‌ی آن برنگارینی و آراستگی سخن و آکندگی آن از شگردها و ترفندهای شعری نهاده شده است، فراخی و افزون بر دیگران، از ستایش خویشتن و سرودن نازشنامه های بشکوه و کوبنده و حماسه آسا بهره برده است.

Archive of SID

www.SID.ir

نمونه‌ای روشن و برهانی برآ در این نکته که سخن سالار شروانی نازشنامه‌سرایی را یکی از شیوه‌ها و هنجارهای سخن در چامه سرایی می‌شمارد و از آن، همچون دیگر زمینه و پایه‌های زباناوری وگزیده گویی، تنها به پاس آفرینش شگرفی ها و والایی‌ها و ارزش‌های شعری بهره می‌جوید، چامه‌ای است شگفت با سرشتی دوگانه و ناساز که یکی از آن ناوردگاه‌های فراخ سخن است که چامه‌سرایی سترگ، توسن تیزپوی و بادپای پندار را در آن به هر سوی در تاخته است و داد کار را در سخن‌سالاری و چابک سواری داده است. این چامه در دو پاره سروده شده است: پاره‌ی نخستین نازشنامه است و خاقانی در آن، خویشتن را می‌ستاید و برتر از همگنان می‌شمارد و پاره‌ی دوم نکوهشنامه؛ سخنور در این پاره، به وارونگی، خود را می‌نکوهد و نیک خوار می‌دارد و فروتر از همگنان می‌انگارد. بیت هایی از آغاز نیمه‌ی نخستین چنین است:

هر زمان زین سبز گلشن رخت بیرون می برم — عالمی از عالم وحدت به کف می آورم
تخت خاتم نی و کوی«رَبِّ هَب لی» می زنم — طور و آتش نی ودر اوج «انا الله» می‌پرم
هرچه نقش نفس می بینم، به دریا می دهم — هرچه نقد عقل می‌یابم، در آتش می برم
گه به حدّ منزل از سدره سریری می کنم — گه به قدّ همّت از شعری شعاری می برم
داده‌ی نُه چرخ را در خرج یک دم می نهم — زاده‌ی‌شش‌روزرا برخوان‌یک‌شب‌می‌خورم

(خاقانی، ۳۸۷:۱۳۵۷)

بیت های آغازین از نیمه‌ی دوم چامه که در پی نو کردن آغازینه (= تجدید المطلع) سروده شده است، بدین گونه است:

من کیم باری که گویم: «ز آفرینش برترم» — کافرم گر هست تاج آفرینش بر سرم
جسم بی‌اصلم طلسمم دان نه حیّ ناطقم — اسم بی‌ذاتم ز بادم دان نه نقش آزرم
از صفت هم صفرم و هم منقلب هم آتشی — گویی اول برج گردونم به مردم پیکرم
نحس اجرام و وبال چرخ و قلب عالمم — حشو ارکان و رذال دهر و دون کشورم

(همان، ۳۸۹)

بر پایه‌ی آنچه نوشته آمد، رویکرد خاقانی به خویشتن ستایی و سرودن نازشنامه رویکردی است به یکبارگی ادبی و هنری و نمی‌توان آن را نشانی از گره خودکم‌بینی در روان وی و کینی کهن و کور- که از این روی، بر دیگران می‌توخته است- دانست. تنها سرودن نازشنامه نیست که او را بهانه و مایه‌ای است، در آفرینش فضاهای شاعرانه. او، اگر شایسته بداند، حتی از آن نیز نمی‌پذیرد که به پاس زباناوری و شیوا سخنی، به شیوه‌ای بر گزاف و بند گسل و مرزشکن، خویشتن را بنکوهد و به آهنگ گرامیداشت ارزش ها و والایی های شعری، خوار فرو شکند. (همان)

۲- برهان شناختی: اگر نیز روانشناسانه به این رفتار و هنجار در سخنوران بنگریم، می‌توانیم بر آن بود که این رفتار، آنان را ، چونان هنرمند و آفرینشگر، رفتاری بهنجار و نیز، فراتر از آن، ناگزیر است. هنرمندان بگوهر و بزرگ نمی‌توانند خویشتن‌ستای نباشند؛ زیرا این ویژگی منشی و رفتاری،

Archive of SID

www.SID.ir

در روانشناسی آنان، ویژگی‌ای بنیادین و ناگزیر است. هنرمندان، به گونه ای نهادین و ناخودآگاهانـه، خویشتن را برتر از دیگران می‌دانند؛ زیرا توانی شگرف و بی‌مانند را در خویش می‌یابند کـه دیگـران به یکبارگی از آن بی‌بهره‌اند: توان آفریدن. از آن است که هر هنرمنـدی بـزرگ و بـآیین، بـه ناچـار، خودشیفته است. خودشیفتگی که اروپاییان آن را بیماری نارسیسم (narcissism) می‌نامند، بـرای همگنان بیماری و نابهنجاری است و رفتاری روان‌آزار که می‌بایدش چاره و درمان کرد؛ امـا هنرمنـد که انسانی است از گونه‌ای دیگر که اگر خود شیفته نباشد، آفریدن نمـی‌توانـد. خودشـیفتگی وی از باوری پولادین و پای بر جای بر می‌آید و مایه می‌گیرد که او به خویشتن دارد. باور به خویشتن کـه خود شیفتگی از آن بر می‌خیزد، پایگاه آفرینش هنری است در هنرمند و کانونی همواره زنده و زایا؛ کار مایه‌هایی روانی را که بی آنها، هرگز هیچ آفرینشی انجام نمی‌تواند گرفت. آری! تا هنرمند باور به خویشتن نیافته باشد و پی آن، به خود شیفتگی نرسیده باشد، هنرمند نمی‌تواند بود. ایـن خویـشتن باوری و خود شیفتگی ناگزیر است که روزنه های ناخودآگاهی در نهاد هنرمند می‌گشاید و وی را به بهره جستن از گنجینه های گرانبار نهفته در آن توانا می‌گرداند. آفرینش هنری، مانند هر آفرینـشی دیگر، کاری است که به ناچار ناخودآگاهانه انجام می‌پذیرد. خواست من از این سخن آن نیـست کـه هنرمنـد، بـه هنگـام آفـرینش، بـی‌خویـشتن اسـت و بهـوش نیـست، هرچنـد پیـشینیان چنـین می‌اندیشیده‌اند و آفرینش هنری را کار و سازی مینوی و فراسویی می‌دانسته‌اند و بر آن می‌بـوده‌انـد که دیوی یا فرشته‌ای از زبان هنرمند سخن می‌گوید. (همان، ۳۸۷) نمونه را، گنجور گنجه‌ی سـخن، نظامی، در بخش‌های آغازین از اقبالنامه‌اش، این فرشته‌ی یاریگر را «سروش سراینده» نامیده است و چنین از وی سخن گفته است:

دل هرکه را کو سخن گستر است — سروشی سـرایینده یاریـگر است
از آن پیشتر کان سخن‌های نغـز — برآوردی اندیشه از خـون و مـغز
سـرایینده‌ای داشتـم در نهفت — که با من سخن‌های پوشیده گفت
کنـون آن سراینده خاموش‌گشت — مـرا نیز گفتن فرامـوش گشت

(همان،۳۸۹)

آنچه خواست من است، آن است که هنرمند به هنگام آفرینش، هر چند بهوش و آگاه است و در بی‌خویشتنی و خلسه به سر نمی‌برد، از کار و ساز و روند آفرینش آگاه نیست و به پاره پـاره‌ی آنچـه می‌کند، نمی‌اندیشد. در این هنگام، دست و ذهن او را نیرویی نهفته و نهادین به کار مـی‌گیـرد و راه می‌نمایـد کـه نیـروی ناخودآگـاهی اسـت؛ یـا بـدان سـان کـه نهانگرایـان و راز آشـنایان کهـن مـا می‌نامیده‌اندش: **نیروی دل**.

هنرمند، تا آن زمان که در بند سر و اندیشه است، توان آفریدن ندارد؛ تنها آن زمان می‌تواند بـه آفریدن بپردازد و بیاغازد که درهای دل را بر خویش می‌گشاید و بر انگیزه بنیاد می‌کند.

Archive of SID

www.SID.ir

آنچه این گسستن از سر و پیوستن به دل را بایسته است، آنچه به یاری آن هنرمند می‌تواند روزنی از خودآگاهی به ناخودآگاهی بگشاید و نقبزن در این استودان یادها، به آهنگ آفریدن، از مایه‌ها و گنجینه‌های نهفته در آن بهره جوید، باور استوار و بی چند و چون به خویشتن است و شیفتگی بر خویش.

از آن است که هر هنرمندی سرشتین و راستین، از آن میان خاقانی، از آن روی که هنرمند است، به ناچار خودشیفته و خویشتن‌ستای نیز می‌باید بود گاه این خویشتن‌ستایی و خودشیفتگی در آنچه می‌آفریند، باز می‌تابد و به نمود می‌آید و گاه نیز نه.

نتیجه:

فخریّه یا خودستایی اغراق‌آمیز در حوزه‌ی ادب فارسی، دارای پیشینه‌ای بس دراز دامن است. در این میان «خاقانی شروانی» در این زمینه بس برجسته می‌نماید. این نازشنامه‌های شاعرانه البتّه از ارج شاعری این گونه شاعران نمی‌کاهد، بلکه برعکس در قلمرو هنر و هنروری روا شمرده می‌شود و رویه‌ای شاعرانه دارد که شاعر با خوار انگاشتن دیگران، نمود هنری شعر خود را بیشتر آشکار می‌کند.

Archive of SID

www.SID.ir

کتاب‌نامه:

انوری، اوحدالدّین علی. ۱۳۴۷. دیوان. به اهتمام محمّدتقی مدرّس رضوی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
خاقانی، افضل‌الدّین. ۱۳۵۷. دیوان. ویراسته‌ی میرجلال‌الدّین کزّازی. نشر مرکز.
زرّین‌کوب، عبدالحسین. ۱۳۸۴. با کاروان حلّه (مجموعه نقد ادبی). چاپ چهارم. انتشارات: جاویدان.
کزّازی، میرجلال‌الدّین. ۱۳۴۷. ترجمانی و ترزبانی (کندوکاوی در هنر ترجمه). انتشارات: جامی.
نظامی گنجه‌ای، جمال‌الدّین. ۱۳۴۴. دیوان. انتشارات: امیرکبیر.

Archive of SID

www.SID.ir